بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 02/12/93

جلسه 1119

بحث راجع به شک در محصل بود که عرض کردیم مشهور در موارد شک در محصل قائل به وجوب احتیاط شده اند چه شک در محصل عرفی باشد و چه شک در محصل شرعی باشد و چه شک در محصل عقلی.

مرحوم میرزای شیرازی در شک در محصل شرعی قائل به جریان برائت شدند.

آقای صدر توسعه داده اند جریان برائت را و فرموده اند ما در موارد شک در محصل شرعی و عقلی هر دو قائل به جریان برائت می شویم خلافا للمشهور، چرا؟

فرموده زیرا ما قبول داریم اصلا در موارد شک در محصل عقلی سببیت این سبب برای آن امر عقلی شرعیه نیست، اینکه طهارت که یک امر عقلی و تکوینی باشد که مسبب است از غَسل نمی دانیم مسبب است از غسل مرةً واحدة یا از غسل مرتین، سببیت غسل برای تحقق طهارت که بنا بر نظر برخی یک امر تکوینی است این سببیت سببیت تکوینیه است، و جزءیت غسله ثانیه هم در آن سبب یک امر تکوینی است، امر وضع و رفعش به ید شارع نیست، و در مورد شک در محصل شرعی هم ولو امر وضع و رفع جزءیت این جزء مشکوکِ در سبب در اختیار شارع هست و لکن جزءیت امر ثقیل نیست، جزءیت به عنوان یک حکم وضعی امر ثقیل نیست تا حدیث رفع شامل آن بشود و آن را بردارد کما بیناه سابقا.

علاوه بر اینکه ما قبول داریم که رفع جزءیت مثلا غسله ثانیه در سبب حصول طهارت اثبات نمی کند تحقق طهارت را عقیب غسله واحده، اینکه برائت جاری کنیم از جزءیت غسله ثانیه در سبب طهارت نتیجه بگیریم پس طهارت حاصل می شود با غسله واحده این را ما قبول داریم اصل مثبت است، اما ادعای ما این است که وقتی که مولا می گوید اوجد الطهارة و طهارت یک امر مبهم هست برای عرف، فرق هم نمی کند امر تکوینی مبهم باشد یا امر شرعی مبهم باشد، مهم این است که طهارت برای عرف مبهم است و اسباب تحصیل آن برای عرف مجهول است، و لذا این یک قرینه عامه می شود که مولا وقتی می گوید اوجد الطهارة یعنی به آن مقدار که من بیان کردم از اسباب طهارت من به همان مقدار ایجاد این مسبب را به عهده شما می گذارم نه بیشتر، اوجد الطهارة قرینه عامه دارد که مولا به عهده مکلف آن مقدار از ایجاد این مسبب را می گذارد که بیان کرده است سبب آن را و نه بیشتر، و لذا این قرینه عامه که مولا مسئول بیان سبب هست این کشف می کند که مقدار اهتمام مولا به غرضش واقعیش به همان مقداری است که بیان سبب کرده است.

در حقیقت ایشان می خواهد بگوید که قرینه عامه این است که وقتی این مسبب امر مبهم شد و اسابش برای عرف مجهول شد مولا ایجاد مسبب را به طور مطلق به عهده عبد نمی گذارد، بلکه به عهده عبد می گذارد اتاین به آن مقداری که از سبب بیان شده است، الاتاین بما بیّنه المولا من السبب، و لذا اگر شک کنیم که آیا مولا بیان کرده دخالت غسله ثانیه را در حصول طهارت یا بیان نکرده ما برائت جاری می کنیم از بیان مولا نسبت به دخالت غسله ثانیه در سبب طهارت، و فرض این است که ظاهر خطاب اوجد الطهارة به برکت آن قرینه عامه این شد که اوجد سبب الطهارة بالمقدار الذی بیناه، و ما شک می کنیم که مقداری که مولا بیان کرده است نسبت به سبب طهارت این غسله واحده است یا غسلتان است، برائت جاری می کنیم از بیان مولا نسبت به غسله ثانیه در سبب، این محصل فرمایش آقای صدر است که ایشان طبق صناعت قبول دارد که در شک در محصل باید احتیاط کرد و لکن ادعا می کند قرینه عامه عرفیه را که اوجد الطهارة یعنی اوجد سبب الطهارة بالمقدار الذی بیّنه الشارع، و ما شک می کنیم که مقداری که بیّنه الشارع من سبب الطهارة اقل است یا اکثر برائت از اکثر جاری می کنیم.

اقول: این فرمایش ایشان انصافا خلاف فهم عرفی است، یک وقت ما یقین داریم که شارع بیان نکرده دخالت غسله ثانیه را در ایجاد طهارت، خوب اطلاق مقامی شکل می گیرد که غسله ثانیه دخالت ندارد در تحقق طهارت و الا لکان علی المولا بیان ذلک، چون این مطلبی نیست که عرف متوجه شود باید شارع بیان کند و ما اگر بدانیم که شارع بیان نکرده این مطلب را این موجب اطلاق مقامی می شود در خطابات، و لکن فرض این است که ما شک داریم که مولا بیان کرده دخالت غسله ثانیه را در طهارت یا بیان نکرده، پس احراز اطلاق مقامی نمی کنیم، انصافا در این صورت وجهی برای جریان برائت نیست، آخر این چه ظهور عرفی است که ما طَهِّرِ المسجد را معنا کنیم أی اوجد سبب الطهارة بالمقدار الذی بیّنه الشارع، نه این وجهی ندارد، شارع امر می کند به ایجاد همان مسبب، بله اسبابِ ایجاد این مسبب را شارع باید بیان کند اما نه در این خطاب بلکه در مجموع خطابات، و شاید بیان کرده، فرض کنید یک خبر ضعیفی آمده که اذا تنجس الارض من البول فاغسلها مرتین، خوب حالا زمین مسجد نجس شد به بول ما چه جوری برائت جاری کنیم؟ ما شک در تحقق طهارت داریم استصحاب می گوید هنوز نجاست زمین مسجد باقی است با غسله اولی یا قاعده اشتغال می گوید تو مأموری به تطهیر مسجد شک در امتثال داری، هم عقل می گوید قاعده اشتغال داری هم استصحاب می گوید هنوز محقق نشده است واجب، ما هیچ احساس نمی کنیم که فهم عرفی مساعدت کند که ما طَهّر المسجد من البول را معنا کنیم أی اوجد سبب الطهارة بالمقدار الذی بینه الشارع، این انصافا تکلّف محض است و تمام نیست.

 لذا به نظر ما قول مشهور درست است که واجب است احتیاط در موارد شک در محصل.

اگر واقعا ثابت شود که آنی که مولا به عهده ما گذاشته ایجاد سبب طهارت است بالمقدار الذی بیّنه الشارع اینجا متعلق تکلیف مردد می شود بین اقل و اکثر، نمی دانیم آیا غسله ثانیه هم چیزی است که بیّنه الشارع یا نه برائت جاری می کنیم از وجوب اتاین آن، چون می شود شک در تکلیف به نحو اقل و اکثر، مثل این می ماند که مولا به عبدش بگوید أوجد الاجزاء الذی یامر بها ولدی، نمی دانیم ولد مولا امر کرده به ایجاد نه جزء یا ده جزء خوب برائت جاری می کنیم از وجوب اتاین به جزء دهم، چون می شود عنوان و معنون، دیگر سبب و مسبب نشد، امر نشدیم به ایجاد مسبب بلکه امر شدیم به ایجاد سبب بالمقدار الذی بیّنه الشارع و این هم مردد است بین اقل و اکثر خوب برائت جاری می کنیم از وجوب ضمنی اتاین به غسله ثانیه، چون نمی دانیم آیا غسله ثانیه مصداق سبب بالمقدار الذی بیّنه الشارع هست یا نیست این مشکل ندارد، و لکن انصاف این است که این جور تکلّفات به هیچ وجه موافق با ذوق و فهم عرف نیست.

اما این بحث که آیا طهارت یا ذکاة در تذکیه حیوان عنوان منطبق هست بر فعل مکلف که خود این غسلات و مسحات طهارتند و خود این ذبح الحیوان بشرائطه ذکاة الحیوان است یا طهارت و ذکاة مسببند از اینها این بحثش موکول به فقه است، فقط ما دو مطلب را اینجا می گوئیم:

مطلب اول: این است که ما در بحث طهارات ثلاث استظهار کردیم که طهارت مسبب هست از وضوء، اصلا به وضوء می گویند طهور یعنی ما یوجد به الطهارة، در روایت هم داریم دخل فی الصلاة بطهر بتیمم، باء سببیت است دخلها بطهر بتیمم، اما ما در فقه ملتزم شدیم که دلیل نداریم که خود طهارت ایجادش لازم باشد در نماز، بلکه امر داریم به ایجاد غسلات و مسحات، اینکه غسلات و مسحات سبب طهارتند این دلیل نمی شود که امر مولا هم تعلق بگیرد به ایجاد مسبب یعنی ایجاد طهارت، نه امر مولا طبق آیه اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم تعلق گرفته به خود غسلات و مسحات، ولو این غسلات و مسحات اعتبار شده اند که سبب طهارت هستند، خوب باشند، کی می گوید شارع امر کرده به ایجاد مسبب، پس ممکن است ما بپذیریم که غسلات و مسحات در وضوء سبب طهارت هستند و لکن ادعا کنیم آنی که شرط نماز هست نفس این غسلات و مسحات است نه طهارت مسببه از آنها، تسبب هم قطعا شرعی است و لکن شارع اعتبار کرده که بعد از وضوء شخص متطهر است اثرش هم این است که طاهر می تواند دست به قرآن بزند و محدث جائز نیست دست به قرآن بزند، اما شارع در نماز گفته که لاصلاة الا بطهور نه لاصلاة الا بطهارة، طهور هم که خود وضوء و غسل و تیمم هست، بالاخره شرط نماز شد طهور که سبب هست نه طهارت که مسبب هست، این یک مطلبی است که ما از آیه شریفه استظهار می کنیم که مقتضای آیه این است که آنی که شرط نماز است خود غسلات و مسحات است، فاطّهروا هم یعنی اغتسلوا، پس خود وضوء و غسل و تیمم شرط نماز هستند ولو اینها اعتبار شده اند سبب طهارت.

اگر شک هم بکنیم که آیا طهور شرط است در نماز یعنی خود این وضوء شرط نماز است یا نه طهارت که مسبب از وضوء است شرط نماز است آنی که کلفت زائده می آورد این است که طهارت که مسبب از وضوء است شرط نماز باشد، چون این کلفت زائده می آورد که در موارد شک در محصل ما مجبوریم احتیاط کنیم، اما اگر خود وضوء شرط نماز باشد او کلفت زائده ندارد، زیرا اگر وضوء شرط نماز باشد ما در اقل و اکثرش می توانیم برائت جاری کنیم، بله اگر شرائط قطعی وضوء را ترک کنیم که نه وضوء تام گرفته ایم و نه طهارت گرفته ایم، معلوم است که نماز باطل است جزما و فرقی بین شرطیت وضوء یا شرطیت طهارت مسببه از وضوء نیست، اثر این اصل برائتها در موراد شک ظاهر می شود، ما شک داریم آیا در وضوء مسح الرجلین الی المفصل جزء است یا کافی است مسح الرجلین الی قبة القدم، خوب اگر وضوء شرط باشد ما می توانیم برائت جاری کنیم از امر به نماز با وضوء حداکثری، ولی اگر طهارت مسببه از وضوء شرط باشد شک در محصل است و ما مجبوریم احتیاط کنیم، می بینید آنی که کلفت زائده آورد این بود که طهارت مسببه از وضوء شرط باشد، خوب برائت جاری می کنیم از شرطیت طهارت مسببه از وضوء، خود وضوء هم که اقل و اکثر است برائت جاری می کنیم از اشتراط نماز به آن وضوء حداکثری و مشکل حل می شود، و این برائت اصل مثبت هم نیست چون اثبات نمی کند وجوب اقل لابشرط را، ما برائت جاری می کنیم از شرطیت مسبب تا در موارد شک در محصل لازم نباشد احتیاط کنیم، اثر شرط بودن مسبب لزوم احتیاط هست ما برائت جاری می کنیم از شرط بودن مسبب لازم نیست اثبات کنیم که سبب شرط است، کافی است در مؤمّن نفی کلفت زائده، لذا نفی شرطیت مسبب می کنیم همین کافی است برای مؤمّن عقلی، ما که می گوئیم ان شاء الله طهارت که مسبب از وضوء شرط نیست نمی خواهیم اثبات کنیم پس وضوء شرط است، ولو ظاهر آیه این است که وضوء شرط است، اما اگر نوبت به اصل عملی برسد ما نمی خواهیم اثبات کنیم که سبب شرط است بلکه ما می خواهیم مؤمّن داشته باشیم نسبت به کلفت زائده و لذا مشکلی نداریم.

مطلب دوم: در منتقی الاصول گفته اند احتیاط اختصاص به شک در محصل ندارد، چه فرق می کند که طهارت مسبب باشد از وضوء شک در اقل و اکثر در وضوء دارید باید احتیاط کنید چون شک در محصل است، اگر شرط نماز طهارت مسببه از وضوء نباشد بلکه یک عنوانی باشد که منطبق است بر خود وضوء مثل عنوان طهور، یا عنوان طهارت که آقای خوئی فرموده این عنوان طهارت یک اعتبار شرعی است منطبق بر خود وضوء، در منتقی فرموده اگر شک در صدق عنوان طهور بکنیم یا شک در صدق عنوان طهارت بکنیم که منطبق است بر وضوء باز هم مجرای قاعده اشتغال است، چون آنی که شرط نماز هست طهور است، من چه می دانم این وضوء بدون مسح الی المفصل مصداق طهور است، من چه می دانم این وضوء ناقص مصداق طهارت اعتباریه است، عقل می گوید که مولا گفته بود نماز بخوان با طهور یا نماز بخوان با طهارت، قبول که طهور عنوان منطبق بر طهور است یا به قول آقای خوئی طهارت عنوان شرعی است که شارع اعتبار کرده بر خود وضوء نه اینکه مسبب از وضوء باشد، اما من چه می دانم که این وضوء ناقص و این وضوء حداقلی این مصداق طهور یا مصداق طهارت است، پس شک می کنم در تحقق مأمور به.

اقول: انصاف این است که این اشکال قابل توجهی است، تنها جوابش این است که بگوئیم مراد ما از اینکه طهور و یا طهارت عنوان وضوء است و این عنوان شرط نماز است این است که این عنوان بما هو مشیر الی المعنون شرط نماز است، یعنی این عنوان صرفا مشیر است نه بیشتر، یک وقت عنوان متأصلی است مثل اینکه مولا به عبدش بگوید احترم العالم، این عبد می گوید که ما رفته ایم در یک سفر خارجی به آفریقا یک عالمی را آنجا دیده ایم نمی دانیم در این کشور آفریقایی احترام عالم به چیست، آیا مثل ایران است که دست به سینه بگذاریم صبحکم الله بالخیری بگوئیم یا نه در اینجا می شود احترام کرد به اینکه بینی مان را بمالیم به بینی این عالم فکر می کند ما خیلی از او تجلیل کرده ایم، آیا می توانیم اصل برائت جاری کنیم؟ اصل برائت جاری کنیم از تعین آن مصادیق احترام که در ایران هست که قدر متیقن است از مصادیق احترام است، نمی شود برائت جاری کرد، چون متعلق امر مولا معلوم است که ایجاد مصداق اعتباری احترام است، خوب مصداق اعتباری احترام در هر شهری و کشوری به حب خودش هست، ما شک بکنیم اگر در آفریقا اینجور احترام کنیم که در عرف آفریقا این احترام است خوب شک می کنیم در ایجاد مصداق آن احترام، یا در همین ایران به یک عالمی سلام نظامی بدهیم احتمال می دهیم که سلام نظامی هم مصداق احترام عالم باشد و احتمال هم می دهیم که نه حتما باید سلام حوزوی بدهیم به عالم تا مصداق احترام او باشد، نمی توانیم برائت جاری کنیم، این قبول است، اما در جائی که صرفا عنوان مشیر است این عنوان، یعنی فقط برای تفهیم طلب این عنوان را بکار بردند، صلّ مع الطهور یعنی وجبت الصلاة و الطهور طهور عنوان مشیر است به وضوء و رمز اسم گذاری است، نه اینکه یک ماهیت اعتباریه ای باشد و باید ایجاد کنیم این ماهیت اعتباریه را، و شک داریم در اینکه این فرد مصداق این ماهیت اعتباریه هست یا نیست تا بگوئیم باید احتیاط کرد، نه، صرفا طهور عنوان مشیر است کانّ مولا با وجبت الصلاة و الطهور گفته وجبت الصلاة و الوضوء و الغسل و التیمم، خوب وقتی بحث عنوان مشیر و مجرد تسمیه بود آنی که شرط است معنون است، آن عنوان صرف رمز و صرف عنوان مشیر است تأصلی ندارد، ما روی این حساب می گوئیم برائت جاری است اگر طهور و یا طهارت عنوان منطبق بر وضوء باشد و ما در اقل و اکثر وضوء شک کنیم، فکر می کنیم آقای خوئی و مرحوم استاد هم که اصل برائت جاری می کردند در اقل و اکثر در وضوء چون می گفتند طهارت عنوان منطبق بر وضوء است مقصودشان از عنوان منطبق بر وضوء همین مجرد تسمیه و عنوان مشیر بوده است، و الا اگر معتقد باشند که طهارت یک ماهیت اعتباریه ای است که شارع مصادیقی برای آن اعتبار کرده است مثل همان احترم العالم، بله در این صورت انصاف این است که اشکال منتقی الاصول اشکال واردی خواهد بود.

در تذکیه هم اگر بگوئیم ذک الحیوان عنوان مشیر است یعنی اذبحه بشرائطه، ما شک می کنیم یکی از شرائط ذبح این است که مسلم ذابح باشد یا نه اگر کافر هم ذابح باشد ولی بسم الله بگوید کافی است برائت جاری می کنیم، تذکیه عنوان مشیر است به این افعال، آنی که می گوید ذکات عنوان ذبح است باید مقصودش این باشد که عنوان مشیر است و مجرد تسمیه است، خوب مجرد تسمیه وقتی بود و عنوان مشیر بود واقع مسمی شرط است، تسمیه صرفا مبرز و رمز هست برای تفهیم مقصود، و لذا چون مسمی مردد بین اقل و اکثر است برائت از اکثر جاری می کنیم.

هذا تمام الکلام فی الشک فی المحصل.

اواخر جلسه 1119

### یقع الکلام فی دوران الامر بین الجزءیة و المانعیة.

شیخ اعظم قده فرموده ما گاهی در نماز مثلا شک می کنیم این فعل جزء است یا مانع است، مثلا دو تا سوره است مثلا سوره ضحی و انشراح یا سوره فیل و قریش یک سوره اند یا دو سوره، و از طرف دیگر اگر دو سوره باشند قران بین السورتین در نماز فریضه مانع هست کما علیه جماعة، امر دائر است ما که سوره والضحی را خواندیم سوره انشراح جزء باشد یا مانع باشد، اگر یک سوره باشند جزء است اگر دو سوره باشند قران بین السورتین می شود و مانع است.

شیخ اعظم قده فرموده دوران امر بین الجزءیة و المانعیة از قبیل دوران الامر بین المحذورین است، چون مخالفت قطعیه این علم اجمالی به جزءیت یا مانعیت ممکن نیست، چون چه بکنیم؟ ما بخواهیم در این نماز ترک بکنیم اجزاء معلومه نماز را مثلا سوره حمد را نخوانیم که مخالفت قطعیه تفصیلیه وجوب نماز است، او که خارج از فرض است، او که مخالفت قطعیه اجمالیه نیست، مخالفت قطعیه اجمالیه یعنی مخالفت علم اجمالی در اینجا ممکن نیست، پس اگر بخواهیم اجزاء معلومه نماز را ترک کنیم که می شود مخالفت علم تفصیلی به وجوب نماز، اگر اجزاء معلومه نماز را بجا آوریم یا با این سوره بجا می آوریم شاید جزء باشد یا با ترک این سوره بجا می آوریم شاید درست عمل کرده ایم و این مانع بوده است، ما اگر ذات نماز را به لحاظ سائر اجزاء که معلوم است انجام بدهیم نسبت به این شئ مشکوک یا این را انجام می دهیم می شود موافقت احتمالیه جزءیت یا ترک می کنیم می شود موافقت احتمالیه مانعیت، خوب می شود دوران امر بین المحذورین دیگر، چون ملاک دوران الامر بین المحذورین این است که مخالفت قطعیه آن ممکن نیست، این فرمایش مرحوم شیخ.

اقول: اولا این کلام یک نقضی دارد که ایشان ملتزم نیست، در علم اجمالی به وجوب قصر یا تمام مرحوم شیخ فرموده یجب الاحتیاط بالجمع بین القصر و التمام، جناب شیخ اعظم موارد علم اجمالی به وجوب القصر او التمام از همین قبیل دوران الامر بین الجزءیة و المانعیة است، نمی دانیم سلام در رکعت دوم جزء است اگر صلاة قصر واجب باشد یا مانع است اگر صلاة تمام واجب باشد.

و ثانیا حل مطلب این است که ضابطه دوران الامر بین المحذورین این است که موافقت قطعیه اش ممکن نیست، من علم اجمالی دارم این فعل یا واجب است یا حرام خوب موافقت قطعیه نمی توانم بکنم، موافقت قطعیه ممکن نیست خوب در بعضی اقسام آن مخالفت قطعیه هم ممکن نیست، در ما نحن فیه که اینطور نیست موافقت قطعیه ممکن است، دو تا نماز بخوان یکی با این شئ مشکوک و یکی با ترک این شئ مشکوک، اگر جزء بوده نماز اولت صحیح است، اگر مانع بوده نماز دومت صحیح است می شود موافقت قطعیه، و لذا این مورد ربطی به دوران الامر بین المحذورین ندارد.

بعد از کلاس: (تعریض لکلام الشیخ العظم قده، البته به لحاظ حرمت قطع فریضه اگر اطلاقی در حرمت قطع فریضه باشد درست است که دوران امر بین المحذورین است او بحث جزءیت و مانعیت نیست، اینجا مخیر است، ولی ایشان که به لحاظ حرمت قطع فریضه نمی گوید بلکه به لحاظ تکلیف نفسی به طبیعی نماز گفته است).